

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که در مبحث ملاقی با احد اطراف در علم اجمالی از زمان صاحب کفایه بحث دیگری مطرح شده که ایشان دو تا فرع فرمودند. البته به قول آقایان با جمع شواهد کلام ایشان متنا و حاشیتا، چه در متن و چه در حاشیه.

عرض کنم که این مطلب ایشان در این باب تازگی داشت و آن این بود که در بحث ملاقی سه فرض پیش می آید. سه احتمال هست؛ اجتناب فقط از ملاقا باشد؛ اجتناب فقط از ملاقی باشد؛ و اجتناب از هر دو باشد. ملاقی و ملاقا و آن طرف. سه احتمال البته بعد از ایشان دو تا قبول کردند. اجتناب فقط از ملاقا باشد و یا از هر دو باشد. بحث این که ملاقی تنها محل کلام شد.

به هر حال مرحوم استاد قدس الله نفسه البته عرض کردم در مجموع کلمات کفایه برای اینجا یعنی این یکی فقط ملاقی، دو مورد ذکر کرده. یکی را استاد قبول می کنند. نائینی هم هر دو را قبول نمی کند. تصادفا این مقرر ایشان هم یک حاشیه ای زده مفصل، ایشان هم همان حرف مرحوم نائینی را زدند و قبول نکردند. یعنی اگر گفتند اصلا به تعبیر معروف نمی شود که ملاقی که فرع است برای ملاقات، اجتناب از آن لازم باشد، از اصل لازم نباشد. خیلی بعید است از آن ملاقی آدم اجتناب بکند، از ملاقا اجتناب نکند. بگویند ملاقی نجس شده ملاقا نجس نیست. این خودش فی نفسه کمی، در این حاشیه... ولیکن مرحوم آقای خویی قبول فرمودند که بله می شود، از ملاقی باشد، از ملاقا نباشد.

آن وقت مورد اول عرض کردیم آن جایی که خروج از محل ابتلاء باشد. البته مرحوم استاد فقط همین مقدار نقل کردند. و این مثالش هم واضح است. ما به اصطلاح ملاقاتی بین لباس و این مایع ظرف مثلا درست راستی شده، بعد از اینکه ملاقات شد، آن ظرف دست راستی از محل ابتلاء خارج شد. همان شوخی همیشگی ما، رفت به ۰۳:۰۱ به قول مرحوم نائینی. از محل ابتلاء خارج شد، بعد علم پیدا کرد که این ظرف دست راستی یا دست چپی نجس است. لکن ظرف دست راستی محل ابتلاء نیست. در وقت حصول علم در محل ابتلاء نیست. اما ملاقی اش هست. خب ایشان می گویند در اینجا باید اجتناب بکند از ملاقی چون علم اجمالی جدیدی تشکیل می شود بین ملاقی و طرف. یعنی بین پارچه و ظرف دست چپی.

.....
حالا فرض کردند که اگر این ملاقا برگشت؛ از آن حواسی هند آوردنشان محل احتیاج. ایشان می گوید دیگر از آن لازم نیست دیگر آن اصالة الطهارة چون آن علم اجمالی اثر خودش را کرد، این دیگر بیاید تأثیر نمی کند. این خلاصه نظر صاحب کفایه.

مرحوم آقای خویی هم می فرمایند که نه، چون خروج از محل ابتلاء درست است حالا فرض کنید، مبنای خود ایشان که عدم قدرت است نه خروج از محل، لذا هر دورا آورده است. حالا انعدام موضوع، خروج از محل قدرت مثلا. فرض کنید اناء افتاد ته چاه مثلا، بردنش توی یک جایی که اصلا به طور طبیعی معقول نیست قدرت ما آنجا، فرض کنید بردنش روی کوه اورست من باب مثال، ولكن بعد برگشت و تصادفی پیدا شد حالا من باب مثال عرض می کنم.

عرض کنم حضور با سعادتن که ایشان می فرماید یا انعدام یا خروج از محل ابتلاء. انعدام روی مبنای خودشان و خروج از محل ابتلاء روی مبنای مشهور اصولیین. ایشان می گوید اگر دارای اثر فعلی باشد، چه اشکالی دارد اصل جاری نشود. علم اجمالی منجز باشد. اثر فعلی اش اجتناب از ملاقی است. ایشان که الان اثر فعلی دارد.

بعد می فرمایند دیروز این را نخواندیم. حالا، و المقام من هذا القبيل فان الملاقی و ان كان خارجا عن محل الابتلاء الا انه لا مانع من جریان اصالة الطهارة فيه فی نفسه لترتيب الحكم بطهارة ملاقیه؛ ایشان مثلا می گوید می دانی لباس پاک است.

الا ان العلم الاجمالي بنجاسته، یعنی نجاست ملاقی، این پارچه یا نجاست، الطرف الاخر، يمنع رجوع الى الاصل فی کل منهما، فيجب الاجتناب عنهما؛ از هر دو.

و اما الملاقی؛ اما خود ملاقی؛ فحكمه من حيث جریان الاصل فيه و عدمه على التفصيل الذي تقدم فی المسائل الثلاث؛ می گوید اگر علم به ملاقات، بعد از علم فلا مانع من جریان الاصل فيه، كما فی المسئلة و ان كان قبله فالعلم الاجمالي مانع عن، خب بعضی وقتها جاری می شود بعضی وقتها نمی شود. این عین مسئله سابق است فرق نمی کند.

این خلاصه نظر مبارک مرحوم آقای خویی در مناقشه صاحب کفایه. البته من نمی دانم ظاهرا اگر حافظه من خراب نشده باشد، نمی دانم، بعضی وقتها می گویند اگر حافظه اش خراب بشود یعنی شب قبل هم مطالعه کرده یادش نیست. اگر حافظه من خراب نشده باشد، ظاهرا مرحوم آقای نائینی یک صورت را قبول می کنند. و آن جایی که این خروج از محل ابتلاء ادامه پیدا بکند. اینجا باید از آن ملاقی اجتناب کرد. ملاقی یا

علی ای حال این خلاصه نظراتی که در اینجا مطرح شده است. عرض شد طبق تصویری که ما تا حالا مطرح کردیم، اصولاً مسئله ملاقی ربطی به علم اجمالی ندارد. مسئله ملاقی از راه مسئله فقهی حل می شود. آن مسئله سرایت و عدم سرایت و... و مجرد اینکه حالا آن از محل ابتلاء خارج بشود یا نشود، آن تأثیری در این جهت ندارد.

به هر حال اگر نجاستی برای ملاقی متصور هست برای ما، به خاطر ملاقات است. و اگر نباشد آن ملاقات تأثیری نداشته باشد، حالا محل ابتلاء هم باشد. وقتی محل ابتلاء باشد تأثیری ندارد چه برسد به محل ابتلاء نباشد. وقتی محل ابتلاء هم بود تأثیر ندارد. وقتی اناء اینجا موجود بود تأثیر ندارد؛ چه برسد به اینکه رفته ۱۳: ۰۷

لذا به ذهن ما این ملاقات تأثیر نمی کند و از این لباس لازم نیست اجتناب. از آن ظرف دیگر هم لازم نیست اجتناب. به خاطر خروج از محل ابتلاء، چون ما خروج از محل ابتلاء را قبول کردیم وفاقاً للمشهور و خلافاً للاستاد، خروج از محل ابتلاء را قبول کردیم به تفصیلی که تقدیم الکلام فيه. یعنی این نکته ای را که مرحوم نائینی فرمودند، البته ما این را با کمی آب و تاب بیشتری، چیزی که قدرت نباشد، در تکالیف اولیه تأثیرگذار است. حالا هر نحوه تأثیری که دارد. اما در تکالیفی که مثل علم اجمالی است، یعنی فرض می کند، چون در علم اجمالی این کار را باید بکند؛ واقع مجهول است، روی واقع مجهول داریم عمل بنا می کنیم. این لذا از آن چون اینجا واقع که نیست، ملاکات واقعی که نیستند. ما می خواهیم روی علم خودمان، روی آن صور ذهنی خودمان چیزی را بناء بکنیم. اگر خروج از محل ابتلاء پیدا کرد پیدا نمی شود، این کار نمی شود. اشکال کارش این است. اگر ما بخواهیم وظیفه عملی یا موضوعی را به لحاظ وظیفه عملی درست بکنیم، البته مرحوم نائینی این را فرمودند قدرت عرفی، یکی قدرت عقلی، یک قدرت عرفی، به نظر ما اجمالاً مطلب ایشان درست بوده، احتیاج به همین تکمیل بحث به این نحوه ای که به ذهن ما می رسد، به نظر ما بود. که قدرت واقعی را زدیم به آنجایی که احکام تابع واقع هستند. و اما خروج از ابتلاء را زدیم به جایی که نفس ابداع می کند، تولید می کند. اینجا اگر خروج از محل ابتلاء شد، دیگر تولید نمی کند؛ چون اصلاً قدرتی، یعنی واقعی در آن مطرح نیست؛ چون مفروض این است که ما به واقع نرسیدیم.

خب این راجع به مورد اول.

مورد دوم؛ مورد دوم البته یک نکته ای دارد که مرحوم استاد توضیح ندادند. مرحوم نائینی باز توضیح نسبتاً بهتری دادند. ببینید لباس شما این فرض را اینجوری بکنیم، لباس شما هست و یک ظرف، دو تا ظرف است، اولاً شما علم پیدا می کنید یا لباس شما نجس است، یا این ظرف دست چپی. این یک احتمال.

بعد علم پیدا می کنید که ظرف دست راستی نجس است یا ظرف دست چپی. این علم اجمالی دوم. این دو تا علم. که ما سابقا توضیح دادیم. مرحوم آقای خویی می فرمودند منحل می شود علم اجمالی دوم به اولی منحل می شود. و چند بار هم فرمودند استاد، ما هم اشکال داشتیم؛ چون دقت نکردم، دیشب که باز نگاه کردم به عبارت دیدیم مطلب استاد از نائینی گرفته شده. با اینکه کتاب ایشان را نسبتا زیاد نگاه می کنیم تعجب است... بلکه مرحوم نائینی در ذیل این بحث می گوید فلا ینبقی الریب، جای بحث نیست که علم اجمالی منحل می شود.

دیدیم آفاضلیاء نوشته از کجا این جزم را شما پیدا کردید؟ از کجا، قلب ما گرفته از این، چون من که معتقدم منحل نمی شود و ایشان فرمودند هیچ اشکال نیست، و لا اشکال بنحوه، در انحلال علم اجمالی دوم اگر با علم اجمالی اول باشد.

به هر حال حالا آن بحثی را که لا ینبقی الریب و بعد آن آقا اشکال کرده، عرض کردم یک مشکلی ما در این مسئله داریم. عرض می کنم این باید یک حل اساسی برایش بشود. با این جور حل ها به جایی نمی رسیم.

پس ما یک علم اجمالی داریم که یا این لباس نجس است یا آن ظرف دست چپی. بعد علم اجمالی داریم که ظرف دست راستی نجس است یا ظرف دست چپی، دو تا. بعد هم فهمیدیم که اگر لباس نجس باشد، مال ظرف ملاقاتش با ظرف دست راستی است. از راه دیگر نیست، خوب دقت بکنید. آنچه که مقدم می است به قول مرحوم نائینی این باید باشد توش. انحصارا از ملاقات ظرف درست راستی است. روشن شد؟

پس یک علم داریم که لباس من نجس است یا ظرف دست چپی. علم دوم پیدا کردیم که ظرف دست راستی نجس است یا ظرف دست چپی. این دو تا احتمال.

بعد فهمیدیم اگر این لباس که ما اول علم داشتیم نجس است، اگر نجاستش ثابت باشد، به خاطر این ظرف دست راستی است؛ چون با این ملاقات کرده است. با ظرف دست راستی ملاقات کرده است. در اینجا ایشان می گوید خب علم اجمالی اول به حال خودش می ماند. یا لباس نجس است یا ظرف دست چپی. علم اجمالی دوم آمد. یا به اصطلاح ظرف دست راستی یا دست چپی. آن علم اجمالی دوم منحل می شود دیگر. به خاطر اینکه آن ظرف دست چپی علی کل تقدیر اجتناب از آن واجب است. پس بنابراین اینجا علم اجمالی دوم منجز نمی شود. نتیجتا از ملاقی با آن طرف باید اجتناب بکنیم. از خود ملاقات هم، ملاقات به ظرف دست راستی.

س: یعنی دقیقا بر می گردد به همان ظرف دست چپی یا دست راستی دیگر

ج: نه

س: چون آن لباس که ناشی از آن راستی است.

ج: خب این اشکال مقرر آقای خویی است. اشکال مقرر آقای خویی همین است. که بالاخره این چون ملافاة است، اسیر که نیست، چون ملاقات است، این تابع آن است. نمی شود تصویر بکنیم از راه ملاقی باشد، آن وقت ملاقی نجس باشد، ملاقا پاک باشد. قابل تصویر نیست اصلا.

المورد الثانی، البته اینجا را آقای خویی قبول می کند. حالا ما کمی یواش یواش بخوانیم برویم جلو بینیم به جایی می رسیم یا نه؟ ما لو تعلق العلم الاجمالي اولا بنجاسة الملاقی او شیء آخر، این من تعجب می کنم چرا شیء الآخر نوشته؟ می نوشت الطرف الآخر. شیء الآخر نوشته. بد چاپ شده است. حالا با مثالی که من زدم روشن است. یا لباس یا ظرف دست چپی. ما حصل تعلق العلم الاجمالي اولا بنجاسة لباس بنویسید یا به ظرف دست چپی.

ثم حدث العلم بالملاقاة و، بله علم ملاقاة به این معنا، علم به ملاقاة یعنی اگر ملاقی نجس باشد، لباس نجس باشد، به خاطر ملاقاة است. این حدث العلم الملاقاة مراد این است.

و با انحصار، خوب دقت بکنید. این حدث العلم بالملاقاة کافی نیست. این عبارت مرحوم مقرر، چون بعید است استاد این حرف را زده باشد. چون اگر نائینی بود بعید بود. نائینی مخصوصا تأکید دارد روی این کلمه. می گوید درست است در متن کفایه نگفته مع الانحصار لکن، من ندیدم، آقایان مراجعه کنند. لکن در حاشیه گفته است.

پس این حدث العلم بالملاقاة نه، ثم علم که علت نجاست این لباس فقط ملاقاة است. انحصارا، نه اینکه از جهت دیگری باشد. انحصارا ملاقاة. البته این هم و العلم بنجاسة الملاقاة او ذلك الشیء قبل الملاقاة؛ ذلك الشیء، ذلك الطرف می فرمودند بهتر بود. روشن شد عبارت؟

ثم حدث العلم بالملاقاة، یعنی لباس با ظرف دست راستی. و العلم بنجاسة الملاقی، یعنی ظرف داست راستی؛ او ذلك الشیء، یعنی ظرف دست چپی.

پس این فرضش این جوری است. به نظرم خیلی روشن شد. اول دانست یا لباس نجس است یا ظرف دست چپی؛ بعد علم پیدا کرد یا ظرف دست راستی نجس است یا دست چپی. ببینید آن دست چپی در هر دو علم است. بعد هم فهمید که اگر این لباس نجس باشد، چون ملاقات کرده، راه دیگری نبوده. چون ممکن است حالا ملاقات هم باشد، شاید جای دیگری نجس شده باشد، ملاقات هم باشد، نه این نکته این است. باید بداند منحصر از جهت، روشن شد؟

س: ملاقات با همین ظرف؟

ج: دست راستی

س: آهان یعنی با چیز دیگری نه

ج: یعنی فرض کنید حالا فرض کنید قبلا با خون ملاقات کرده بعد با این ظرف. این اثر ندارد، قبلا نجس شده است.

س: ملاقات با همین

ج: نه، سبب، نه ملاقات با این. سبب نجاست ملاقات است. روشن شد؟

س: با قبلی چه فرقی کرد؟

ج: کدام قبلی. قبلی دارد می گوید و حدث العلم بالملاقاة؛ حالا علم به ملاقات پیدا کرد. ممکن است لباس من اول بول نجس شده بعد ملاقات کرده. روشن شد؟ می گویم مرحوم نائینی اصرار دارد که انحصار است. روشن شد مثال؟ یعنی مثال اینجا این جوری است، چون آنجا به هم می خورد علم اجمالی. لباس نجس شده یا ظرف دست چپی، ظرف دست راستی یا ظرف دست چپی؛ احتمال از ملاقات، ملاقات هم شده اما احتمالا از چیز دیگری نجس شده باشد. این علم اجمالی را به هم نمی زند. روشن شد؟

لذا مرحوم نائینی قید می آورد. البته عرض کردم من کفایه نگاه نکردم، آقایان می خواهند کفایه نگاه بکنند مراجعه اش آسان است. ایشان می گوید در خود کفایه نگفته انحصار، در حاشیه اش گفته. من مراجعه نکردم.

علی ای حال کیف ما کان عبارت استاد هم خیلی واضح نیست. آن فرض واضحش همین است که من الان عرض می کنم.

بعد فقط علم به ملاقات نیست؛ علم پیدا بکند اگر بناست لباس نجس باشد فقط به سبب ملاقات است. اگر بناست نجس باشد، فقط به سبب ملاقات؛ نه اینکه به یک جای دیگر هم ملاقات کرده بعد هم با این آب. این که فایده ندارد در علم اجمالی اینجا. انشاء الله روشن شد.

ثم حدث العلم بالملاقاة؛ و ایشان این را باید اضافه کند. ثم حدث العلم بنجاسة الملاقاة؛ منحصرا بالملاقاة، و حدث العلم بنجاسة الملاقاة او ذلك الشيء؛ این ذلك الشيء من هی مثالها را تطبیق می کنم که راحت بشوید، در حاشیه کتاب می نویسید خیلی راحت هستید. یعنی یا ظرف دست راستی یا ظرف دست چپی.

لكن بعد فهمید که اگر سببی برای نجاست ثوب باشد به خاطر ملاقات با ظرف دست راستی است. سبب دیگری برای نجاست ندارد، منحصرا در این است.

ولو مع العلم بان نجاسة الملاقاة على تقدير تحققها ناشئة من الملاقاة لا غير؛ خب این را اول می نوشتند. این لا غیر درست است. ناشئة من الملاقاة لا غیر. کمی عبارت بد نوشته شده است.

س: و لو هم کمی گیر دارد. لو یک طرف دیگر هم هست خب

ج: نه این واو این واو و لو به نظرم زیادی است. خوب شد شما گفتید. مطالعه که می کردم فکر کردم این و لو زیادی است. خوب دقت بکنید در عبارت. این طور می شود او ذلك، مع العلم بان نجاسة الملاقاة، این و لو را بردارید، مع العلم، این که شما گفتید یادم آمد، معلوم می شود ما هم آرایمر گرفتیم خودمان خبر نداریم. علی ای حال به ذهنم آمد که این و لو، در مطالعه به ذهنم آمد که این و لو زیادی است. دقت بکنید.

مع العلم بان نجاسة الملاقاة على تقدير تحققها ناشئة من الملاقاة لا غير؛ این و لو را بردارید دیگر اشکال به عبارت وارد نیست. نه اینکه و لو همین صورت مراد است نه و لو. روشن شد؟ این کلمه و لو در اینجا من حالا نمی دانم خودکارم خراب است. اگر آقایان یک خودکار بدهند، من گاهی اوقات بعد فراموش می کنم، بنویسم در حاشیه که این زیادی است.

اگر شما نگفته بودید یادم نمی آمد.

کما لو علم يوم السبت، حالا مثالی که ما زدید واضح بود، حالا ایشان مثال را کمی مشکل ترش کردند. اجمالا بنجاسة الثوب او الاناء الكبير؛ این اناء الكبير را ما گفتیم ظرف دست چپی.

ثم علم يوم الاحد بنجاسة الاناء الكبير او الاناء الصغير، این به جای صغیر ما گفتیم دست راستی. يوم الجمعة، و بملاقاة الثوب الاناء الصغير في ذلك اليوم، همان ظرف دست راستی به اصطلاح. فان نجاسة الثوب ولو مع عدم احتمالها من غير ناحية الملاقاة، این یعنی انحصار، قد تنجزت بالعلم الاجمالي الحادث يوم السبت لتساقط الاصلين في طرفيه للمعارضه، مراد از اصلین در طرفین، یعنی اصالة الطهارة در ثوب و اصالة الطهارة در ظرف دست چپ که ایشان به جای ظرف دست چپ اناء كبير نوشتند. مشکل ندارد.

فيجب الاجتناب عن الملاقى، و هو الثوب، حالا در مثال ما هم تصادفا ثوب بود. و الاناء الكبير، که ما توش اناء دست راستی اسم گذاشتیم.

و اما الملاقى و هو الاناء الصغير فلا مانع من الرجوع الى الاصل فيه لكون الشك فيه شكاً حادثاً بعد تنجز التكليف في الاناء الكبير و الثوب؛ که همان روز حالا اناء كبير و ثوب کی بوده؟ مثالش می خواهم خراب نشود، روز سبت روز شنبه بود.

هذا وقد ذكرنا في الدورة السابقة، البته این روز جمعه روز سبت را روز یکشنبه هم فهمیده. هذا وقد ذكرنا في الدورة السابقة عدم تمامية ما ذكره من وجوب الاجتناب عن الملاقى دون الملاقى في المورد الثاني ايضاً؛ عرض کردم ایشان طبق قاعده ای که در این دوسه روزه ما با ایشان مبتلا هستیم، کلامشان را در دوره سابقه آوردند، بعد هم رد کردند، من عرض کردم خیلی علمی نیست. این که الان خودتان می دانید باطل است، داعی دارید، بعدش هم این مطلب مال نائینی است خب داعی ندارد ایشان این جوری می نویسد. من هم ندیده بودم دیشب مراجعه کردم. این مطلب مال نائینی است. نائینی جوابش این است. خب می نویسند نائینی ۲۲:۳۵

بله، حدوثاً و بقاءً، لان التنجيز يدور مدار العلم الاجمالي حدوثاً و بقاءً، فالعلم الاجمالي الحادث يوم السبت، يوم سبت آخر این پیدا شد که یا لباس یا ظرف دست راستی.

وان اوجب تنجز التكليف بالنسبة الى الثوب و الاناء الكبير، الا انه بعد حدوث العلم الاجمالي يوم الاحد؛ چون روز شنبه فهمید که یا اناء كبير یعنی دست راستی، یا اناء صغیر دست چپی، ينحل العلم الاول بالثاني، علم اجمال اول ...

فيكون الشك في نجاسة الثوب شكاً في حدوث نجاسة اخرى غير ما هو معلوم اجمالاً، این علم اجمالی منحل می شود. فلا مانع من الرجوع الى الاصل فيه لخروجه عن اطراف العلم الاجمالي بقاءً. چون بقاء بعد چون علم پیدا کرد روز یکشنبه، بقاء نبود.

این البته ایشان اینجا حدوثا و بقاء تعبیر کردند، بعد هم جواب می دهند. ولكن التحقيق تمامية ما ذكره من وجوب الاجتناب عن الملاقي دون الملاقي في هذا المورد؛ این مطلب درست است.

بینید ایشان هم تقریر مطلبی را که فرمودند خیلی متأسفانه واضح نبود، و هم جوابی را که خودشان به عنوان تقریر فرمودند. این یک نکته فنی واحدی دارد، یک نکته فنی واضحی دارد، این قدر تعقید عبارت نمی خواهد. ما دوسه روز است الان صحبت کردیم سابقا هم صحبت کردیم.

در این جور مواردی که علم اجمالی می آید آیا ما تابع واقع هستیم یا تابع علم هستیم؟ چند مرتبه اخیرا صحبت کردیم. مرحوم نائینی تابع واقع گرفته. اشکال نائینی این است. چون عرض کردیم نکته اش هم این است که علم شأنش طریقت است. هر چه شأنش طریقت باشد آن مطلوب، به قول آقایان مطلوب نگاه می شود، خودش نظر درش نمی شود دیگر. مثل آینه، شما آینه می بینید دیوار را داخلش نگاه می کنید. شما به آینه نگاه نمی کنید، به دیواری که در آینه افتاده. یک کسی برایتان فیلمی گرفته، شما به آن نوع فیلم و مثلا این فیلم ساخت کجاست و آن مثلا چند درصد رنگ دارد و اینها نگاه نمی کنید، آن عکسی که ظاهر شده و حرکتی که انجام هست آن را می بینید. آن که شأنش طریقت است، آن که شأنش به اصطلاح مرآتیت است، آن که شأنش به اصطلاح کاشفیت است، آن که شأنش اینهاست، اینها هیچ وقت خودش نگاه نمی شود، آن مطلوب نگاه می شود، آن مکشوف نگاه می شود. علم هم شأنش کاشفیت است. بلکه توضیح عرض کردیم علم کشف است اصلا نه اینکه کاشفیت. عرض کردیم به قول مرحوم آشیخ هادی تهرانی، علم، کشف ذاتی علم نیست، ذات علم است، خود علم کشف است. علم با کشف یکی است. راست است، طریقت به واقع دارد.

پس این که ایشان می گوید ذکرنا فی الدورة السابقة این بود. چرا؟ چون ایشان آمد گفت من یک علم اجمالی داشتم، دقت بکنید، این علم اجمالی من روز شنبه بود که یا اثناء دست راستی یا لباس. مرحوم نائینی می خواهد بگوید این علم تجزش به حال خودش می ماند، عوض نمی شود، روز یکشنبه عوض نمی شود. آن واقع را دیده.

اشکال آقای خویی در اینجا ولكن التحقيق همان نکته ای است که ما عرض کردیم. ما قبل از اینکه آقای خویی اینها را مطرح بکند سابقا یکی دو ماه قبل عرض کردیم، در سابق عرض کردیم، در باب علم اجمالی تجزیز دائر مدار خود علم است. تعبیرشان بقاء حالا. نمی خواهد بگوییم بقاء. واقعا و علما، این طوری باید بگوییم نه بقاء. آیا ما واقع را می بینیم یا علم را می بینیم؟ و این که می گویند علم طریق صرف

است، درست است، بلکه درست است خب علم طریق صرف است، نمی شود انکار کرد، کشف محض است. و واقع را می بینیم. اینها که جای انکار نیست که جای بحث نیست.

س: استاد وقت اشتباه چه؟

ج: خب آن بعد می فهمد اشتباه کرده. طریقتش که به هم نمی خورد، کاشفیتش، چون ما می بینیم احساس رویت ما که هست. کسر اب بقیعة يحسبه الظمأن؛ حالا این سرابی است، قیعه جمع قاع، در صحرا در یک زمینی آدم خیال می کند که این مثلاً ماء است. يحسبه الظمأن ماء. اشکال ندارد، مشکل خاصی ندارد که.

پس بنابراین دقت بکنید کشف غیر از واقع است. کشف ذات علم است اصلاً ذات علم کشف است. ما این را خیلی روشن صحبت کردیم. مرحوم استاد همین دیروز هم متعرض شدیم، عرض شد دیروز ایشان در صفحه به اصطلاح در صفحه ۴۸۸ آوردند، در صفحه، ما عرض کردیم بعد در حاشیه اش نوشتند ۴۲۳. عرض کردیم در غیر از آن در ۴۸۱ هم ایشان آوردند. این انحلال را آوردند. نه این تنجیز را در همان صفحه ۴۲۳ آوردند.

و این توضیحش را ما مفصل عرض کردیم. قبل از اینکه استاد بفرمایند ما، و لذا همان وقت هم تعجب می کردیم که چرا این، تحلیلش را هم عرض کردیم. و سر این اختلاف بین مرحوم آقای نائینی و آقای خویی را هم توضیح دادیم. آقای نائینی می گوید علم طریقت دارد پس ما واقع را نگاه می کنیم، و آن واقع، به واقع خودش محفوظ است. ولو روز یکشنبه علم دیگری آمد، آن علم شنبه به حال خودش محفوظ است، خب آن واقع است دیگر خب. علم به آن پیدا کردیم.

آقای خویی می گویند نه، اعتبار به علم روز یکشنبه است نه به آن واقع. ما باید روز یکشنبه را نگاه بکنیم نه آن علمی که در روز شنبه بود. ما عرض کردیم تحلیل مطلب این است؛ علم خودش کشف است. لکن اگر چیزی که می خواهیم ترتیب اثر بدهیم به مقدار کشف است، اینجا ما کاری نمی کنیم همان واقع را نگاه می کنیم. اگر آن مقداری که می خواهیم ترتیب اثر بدهیم بیشتر از کشف است، پس نمی شود بگوییم تابع واقع است. اگر ما دیدیم یک قطره خون در یکی از این دو ظرف افتاد. اگر خواستیم بگوییم یکی نجس است خب می گوئیم واقع. هیچ مشکلی ندارد. ده روز هم از آن بگذرد همان واقع را نگاه می کنیم. اما اگر آمدیم خواستیم بگوییم نه، این که در یک اناء افتاد تو از دو تا اناء اجتناب بکن. تنجیز علم اجمالی است.

س: خب آن هم کاشفیت دارد دیگر، برای قدر متیقن به واقع بر می گردد یعنی ما در علم اجمالی هم اگر داریم به خود علم نظر می کنیم به خاطر اینکه یک قدر متیقنی از واقع برای ما کشف بکند.

ج: بحث قدر متیقن ندارد. بحث کشف بحث قدر متیقن این بحث های لفظی نیست.

س: استاد شما بین تابع علم با طریقت جمع می کنید؟ یعنی با حفظ اینکه طریقت دارد، تابع علم است؟

ج: نه ببینید من بین دو تا چیز می خواهم جمع بکنم حالا به زبان روشن تری بگویم. آن که علم کشف دارد و واقع نشان می دهد، این علم به مستوای عقل نظری است. یک دفعه دیگر شما می آید روی علمتان اثر بار بکنید، زاید از علم، این می شود عقل عملی. حالا ایشان چون این تعبیر را نکردند. من هم تا حالا این تعبیر را نکردم. تعبیر ما این بود؛ اگر به مقدار کشف بخواهید نگاه بکنید، می شود واقع. زمان هم در واقع تأثیر نمی کند. شما دو هفته پیش نماز خواندید، حالا تازه فهمیدید که بی وضوء بودید، باید نمازتان را اعاده بکنید. این بی وضوء بی وضوء است دیگر، تابع علم شما که نیست تابع واقع است.

س: نظر آقای نائینی هم همین است دیگر

ج: نظر نائینی هم همین است. احسنت. شاید شما هم مرادتان به همین است. نظر نائینی به این است. چون می گوید تجزیه علم، می گوید تجزیه علم. نظر ما به آقای خویی است. آقای خویی البته به این توضیح بنده فرمودند. ما این را گفتیم تجزیه علم تفصیلی غیر از تجزیه علم اجمالی است. درست است این کلمه تجزیه علم، این در علم تفصیلی درست است. آن به مقدار واقع است. اما شما در علم اجمالی خوب دقت بکنید، چه می خواهیم بگویم. شما واقعتان یک اناء است. حکمتان چیست؟ اجتناب از دو اناء. خب این که نمی شود واقع باشد. نکته فنی روشن شد؟

ما حرفمان این است. به نظرم آقای خویی تحلیل نکردند. آقای خویی ادعایش را آوردند، تحلیل نکردند. تحلیلش همین است که به ذهن ما رسیده. حالا شاید شما فکر کنید چیز دیگری باشد.

یکی اینکه اگر ما واقع را دیدیم، آنجا علم به معنای عقل نظری است. اگر علم را به معنای به اصطلاح توسعه دیدیم، آن در حقیقت عقل عملی است. چون در عقل نظری شما می گوید من می دانم قطره خون در یک اناء افتاد. این عقل نظری، هیچ فرقی، مطابق با واقع هم هست. اما می گوید پس از دو تا اجتناب بکنید. این چرا شد دو تا؟ این دو تا از کجا آمد؟ لذا ما عرض کردیم تجزیه علم، اگر چیزی بر کشف اضافه نکرد، این مقتضای عقل نظری است. اگر چیزی اضافه کرد این مقتضای عقل عملی است. و لذا هم قاعده اش روشن، اصل

عملی. این اصل عملی به این جهت است. تو می دانی به یکی اصابه کرده اما از دو تا اجتناب بکن. خوب دقت بکنید به یکی اصابه کرد. این که از دو تا اجتناب بکن، این تولید است. در این تولید شما علم را دیگر طریق صرف نمی بینید. اگر تولید نداشتید آنجا طریق صرف بود.

و ما این را قبل از این که آقای خویی بخواهند بگویند، آقای خویی می گویند ولكن التحقيق. در حقیقت ایشان اختلافشان با نائینی سر این است. نائینی آن واقع را دیده که روز شنبه بوده. ایشان می گوید درست است واقع روز شنبه بود، اما چون اصل عملی است، الان روز یکشنبه حساب بکن. حساب روز یکشنبه بگذار.

س: استاد بایدهش باز عقل نظری است که. بایدی که می گویم باید

ج: عقل عملی است.

روشن شد آقا؟

س: حکمت عملی با حکمت نظری دو تاش مال عقل نظری است.

ج: خب آن یک مبناست. آن یک مبناست. یک مبنا این است که دو تا هستند.

و ذلك ما ذكرنا في ذيل المسئلة الثانية، عرض کردم این مطلب را ایشان در اینجا ۴۸۸ این صفحه ۴۸۸ فرمودند. من ان مناط التنجيز هو العلم الاجمالي لا النجاسه بوجوده الواقعي؛ روشن شد؟

لكن مشكل كار، مشكل در ما هم هست حالا نه در ایشان، تحلیل فرمودند. عرض کردیم مرحوم آقاضیاء گاهی به مرحوم نائینی حمله می کند می گوید اینها مصادرات به مطلوب است. تو یک چیزی می گویی ما هم یک چیزی می گویم. ما می گویم تنجیز شد تو می گویی نشد. نه تو دلیل واضح آوردی نه ما. مثل همدیگر. این مصادرات.

خب این نکته را ایشان ادعا کردند، ببینید. مناط التنجيز هو العلم الاجمالي لا النجاسه بوجوده الواقعي ولو لم يعلم به المكلف؛ خب نائینی می گوید مناط تنجیز وجود واقعی است.

ما آمدیم گفتیم آقا اختلاف نکنید، در علم تفصیلی واقع است، در علم اجمالی علم است. و سرش را توضیح دادیم. تنجیز اگر به مقدار کشف باشد، واقع است. زاید بر کشف بخواهید بگویید تنجیز کردیم، می شود علم. دائر مدار علم. نکته اش می شود علم. چرا؟ چون در

جایی که شما علم را به عنوان کشف دیدید، واقع را دیدید، پس شما دنبال واقع هستید. اما اگر شما آمدید گفتید تجزیه علم ما می خواهیم با علم اجمالی بیش از واقع ثابت بکنیم. این بیش از واقع، تولید است. این کلمه بیش، دیگر طریقت علم نیست. علم را باید خودش را نگاه بکنیم. دیگر آن طریقت نیست؛ چون طریق که یکی بیشتر نبود. لذا علم را باید خودش را ببینید. خود علم را ببینید. اگر خود علم را دیدید می شود بوجوده علمی نه به وجود واقعی.

فنجاسة الاناء الصغير، این مراد ایشان از اناء الصغير در مثال بنده ظرف دست چپی. ببخشید معذرت می خواهم ظرف دست راستی. علی تقدیر تحققها واقعا، من ما لا اثر لها، بلکه همان دست چپی درست است، من حواسم پرت شده. لا اثر لها من دون العلم بها و بعد تجزیه التکلیف فی الاناء الكبير، یعنی به اصطلاح من ظرف دست راستی. و الثوب، لا اثر للعلم الثانی بنجاسة الاناء الكبير او الصغير، لكون التکلیف فی الاناء الكبير، که ظرف دست راستی باشد به مثال ما، منجزا بالعلم الاول فلا اثر للعلم الثانی بالنسبة اليه، فيجرى الاصل فی الاناء الصغير، یعنی در به اصطلاح ظرف دست چپی، بلا معارض، فتكون النتيجة وجوب الاجتناب عن الاناء الكبير، که ظرف دست راستی است، و الثوب، و هو الملاقي، معذرت می خواهم اناء كبير ظرف دست چپی، باز خود من اشتباه کردم. دون الاناء الصغير که ظرف دست راستی باشد. واضح است دیگر.

و اما ما ذکرناه فی الدورة السابقة، خیلی لطیف نیست می فرمودند ما افاد بالنائینی.

من ان العلم الاجمالي الاول ينحل بالعلم الثانی ويخرج الملاقي من اطرافه فيكون الشك فی نجاسته شكاً فی نجاسة جديدة غير ما هو المعلوم بالاجمال، فيجرى فيه الاصل بلا معارض ففيه ان الملاقي، که ثوب باشد، لم يخرج من اطراف العلم الاجمالي الثانی، همان علم اجمالی را. اذا المفروض حدوث العلم بالملاقاة مقارنا لحدوث العلم الاجمالي الثانی؛ چون علم اجمالی ثانی که آمد فهمید این لباس هم بالاخره چون ملاقی با آن است. اگر نجس باشد ملاقی است. فيكون العلم الاجمالي بنجاسة الاناء الكبير او الاناء الصغير، در مفروض مثال، علما اجمالیا بنجاسة الثوب و الاناء الصغير، و ثوب یک طرف، اناء صغير یا كبير. غاية الامر ان الشك فی نجاسة الثوب ناشیء من الشك فی نجاسة الاناء الصغير، که دست راستی باشد.

و هو لا يوجب خروج الثوب عن اطراف العلم الاجمالي الثانی بعد كون العلم بالملاقاة، ببینید ایشان می گوید ما باید دنبال علم برویم. بعد از اینکه علم به ملاقات، حادثا حين حدوث العلم الاجمالي الثانی، این دو تا باهم.

و حیث ان التکلیف بالنسبة الى الاناء الكبير، که ظرف دست چپی باشد. قد تنجز بالعلم الاجمالی الاول و لا مجال لجریان الاصل فيه، فیجری الاصل فی الاناء الصغیر بلامعارض.

فتحصل ان ما ذكره صاحب الكفاية من تثلیث الاقسام صحیح و تام فالامر دائر بین الوجوب الاجتناب؛ این خلاصه نظر مبارک مرحوم استاد که با صاحب کفایه موافقت کردند.

البتة همین طوری که مرحوم نائینی فرمودند عرف انصافا ابتداء اباء دارد از قبول این مطلب. حالا کاری به بحث های ملاقات و علم اجمالی، که ملاقی یک شیئی نجس باشد، خود آن شیء نجس نباشد. خیلی عجیب و غریب به نظر می آید. یک شیء اگر می خواهد نجس باشد، نجاستش به خاطر ملاقات با نجس است. لکن آن ملاقات نجس نیست، خود این ملاقی نجس است.

خیلی انصافش، ما همیشه گفتیم که مرحوم نائینی خیلی مطالبش عرفی است انصافا. خیلی عرف اباء دارد این محشی هم همین مطلب را اینجا گفته. انصافا اباء شدیدی عرف از این مطلب دارد.

این مطلب بعدش هم خب در بحث ملاقات که کلا ما اشکال کردیم نه اینکه فقط در این. آن که به جای خودش.

من مطلب را جمع بکنم دیگر تنبیه خیلی طولانی شد. فراموش نشده یک مطلب اول ایشان در مقدمه فرمودند. عرض کردیم که یک نکته ای در آن داریم. بعد انشاء الله روز به نظرم این هفته حالا چون من بی حال بودم، چند روزی شده خیلی بی حال هستم. هفته آینده کلا تعطیل باشد. چند روز اعتکاف و اینها، هفته بعدی هم مثل اینکه شنبه روز

س: بیست و هفتم آن یکی هفته است.

ج: بله دیگر روز شنبه. یک هفته وسطش هست. علی ای حال انشاء الله هفته بعدی. این هفته که می آید نه هفته بعدش انشاء الله روز شنبه توضیح می دهیم.

یکی راجع به آن مقدمه ای که ایشان، من هنوز فراموش نکردم، مقدمه ای که ایشان فرمودند باید توضیح بدهیم. یک توضیحی راجع به آن مثال درخت و میوه و اینها چون آن را تمام نکردیم. چون این قدر بحث ملاقات طول کشید که دیگر خسته کننده شد. یک بحث هم راجع به خود اجمال بحث ملاقات. ملاقی نجس و ملاقی اطراف علم اجمالی. و انشاء الله تعالی اگر خداوند توفیقی داد، حالا آقایان وقت کردند در این مدت نگاه کنند؛ چون این بحث در عروه هم آمده. خیلی جالب، چون فروع زیادی الان خوانده شد، خیلی جالب

است که تعلیقات را که نگاه بکنند آقایان در عروه تعلیقات متعدد زدند، تابع همین بحثی است که اینجاست. حالا ما برای تتمیم بحث هم عبارت مرحوم عروه را هم انشاء الله می خوانیم و عده ای از تعلیقات حالا با ذکر اسم و بدون ذکر اسم، تا معلوم بشود نظر آن بزرگان چیست. لکن قبل از اینکه وارد این بحث بشویم البته یک نکته ای که نحوه سنخ این مباحث، باید یک جوری به نظر من یک تحلیل علمی بشود. این مقدمه را چند بار عرض کردم این خیلی تأکید می خواهد. مثلاً نائینی می فرمایند طبیعی است مسئله به اینکه تردید نیست که علم اجمالی دوم به علم اجمالی اول منحل می شود. یکی از اسباب انحلال علم اجمالی به علم اجمالی اول است. ما که به ذهنمان این نمی شود. این یک چیزی باید یک راهی در حوزه، آقای خوبی هم قبول فرمودند که می شود. ما به ذهنمان می آید که نمی شود. حالا علم اجمالی پیدا کردید اناء دست چپی نجس است یا دست راستی. بعد علم اجمالی پیدا کردید که یا اناء سوم نجس است یا دست چپی. می گوید قطعا و بلا اشکال. بدون تردید علم اجمالی دوم منحل است.

س: می گوید قطعا یک لی دارد، برای خودش قطعا

ج: نه حالا آن لی شاید جای خودش حالا، بالاخره ما مشکل نداریم یک لی درست می کنیم مشکل ندارد. آن مشکل این است که بالاخره به اسم علم است دیگر. چون من کرارا عرض کردم یکی از اهداف ما همیشه این است که معارف دینی که در حوزه های ما هست، سبقه علم بگیرد یعنی پشتوانه علمی داشته باشد. به لی ختم نشود. اگر لی باشد، اگر قطعا لی مثل همین مکاشفات و کشف و شهود و درویش و سحره و کهنه و از آن حرفها در می آید. این جنبه علمی پیدا نکرده، اگر لی به آن اضافه شد از جنبه علمی خارج می شود.

آن وقت این مطلبی را که ایشان فرمودند لا شبهه، از طرف ما هم لا شبهه به این، خیلی، می دانید که یک طرح کلی هست الان که یک رشته دیگری به نام فلسفه اصول فقه درست بشود که این زیر بناها آنجا حل بشود لا اقل.

خود ما اعتقادمان این است که همین جا در اصول حل بشود. احتیاج به فلسفه ندارد. ما معتقدیم علوم اعتباری یکی از خصایصش این است که قابل توسعه است. نمی خواهد علم جدیدی درست بکنیم. فرض کنید ما نحو را خواندیم، بعد بنا شد که مثلاً اصول نحو. می دانید که عده ای از علمای نحو فی ما بعد از قرن پنجم و اینها، چهارم و پنجم، شروع کردند اصول نحو که این کتاب سیوطی الاختلاف فی علم اصول النحو، تقریباً یک حالت جمع و جور دارد. پیشنهاداتی دارد در باب اصول نحو.

اما به نظر من اصول نمی خواهد. نحو، اصول نمی خواهد. یا فلسفه نحو مثلا در زمان ما. اینها می شود داخل نحو بشود؛ چون نحو جزو علوم اعتباری است. و علوم اعتباری طبیعتش توسعه پذیر است و مشکل ندارد. چرا؟ چون علوم اعتباری روی اهداف تعیین می شوند نه موضوعات. نمی شود بگوییم موضوع بحث عوض شده. اهدافی که داریم، آن اهداف

س: نیاز

ج: هان همان نیاز و اهدافی که هست.

فرض کنید مثلا ما در اصول قدیم فرض کنید مثلا در کتب اصولیه، مباحثی راجع به قانونگذاری و حقیقت قانونگذاری و اعتبارات قانونی و تعبیرات قانونی نداشتیم. الان در دنیای امروز در دانشکده حقوق اینها را می خوانند دیگر. بحث های قانونی. حالا نیاز امروز پیدا شده که اینها را بخوانیم. خوب بخوانیم، بیاوریم در اصول. یا در مقدمه اصول یا در متن اصول. چه مشکلی دارد؟ نه اینها آمدند روی مثلا فلسفه اصول. به ذهن من نیازی به این فلسفه اصول نیست.

س: استاد دقیق تر می شود. دقیق تر و جمع و جورتر و

ج: نه خوب همه اش با هم بشود. همان که توضیحی داده می شود واضح است.

و بعدش هم به ذهن ما باید بیاید که این مقدار تحلیلاتی که نائینی فرمودند البته خوب است این تحلیلات، من عرض کردم، این سنخ تحلیلات اصول ما و حتی فقه ما، در حقیقت می شود گفت مبدعش مرحوم وحید بهبهانی است. یعنی بعد از اینکه اخباری ها آمدند تند کردند، مرحوم بهبهانی آمدند کاری کردند که مباحث اصولی از آن جنبه تقلیدی مثلا در حوزه های ما جنبه تقلیدی به علامه بود. قال علامه، قال قال علامه. خوب ایشان سعی کرد تحلیل بکند و خوب هم بود، کارهای خوبی هم شده، انصافا خیلی خوب بود. و مسائل فقهی را هم تا حدی زیادی، مسائل فقهی را تحلیلات اولیه اش را بیشتر مثل محقق کرکی و محقق اردبیلی و اینها دارند. لکن این قسمت های اصول را انصافا مرحوم آقای وحید بهبهانی و فقه هم کذلک قوی تر از سابق ایشان وارد شدند. و علمای بعدی ما مثل مرحوم شیخ انصاری اینها را جمع و جور کردند و مرتب کردند. صد و خرده ای سال بعد از ایشان.

من احساس می کنم با گذشت نزدیک به دویست سال، نزدیک صد و پنجاه سال، یک نیازی هست که یک تنظیم کلی تری بشود و مرتب تر بشود. یک سر و سامانی پیدا بکند. به قول مرحوم آقا ضیاء همه مصادرات مطلوب نشود. یک چیزی این گفته بشود...

و به ذهن ما این هم که بتوانیم این یک لغت علمی، علمی در عالم خود قانونگذاری، لغت علمی در این معنا. یک لغت علمی و لذا ما در، حالا چون آخرهای تبیهات متباینین عرض می کنیم. عرض کردم ممکن است که ما اصلاً علم اجمالی را در شبهات حکمیه منجز ندانیم کلاً. در این بحث های قانونی جدید به نظر من البته من مطالعه مستقلی نکردم، ممکن است این اشکال پیدا بکند. که این اشکال را دیروز توضیح دادم. چون در قوانین جدید یک نوع ارتباط بین مواد قانونی هست. اگر شما بخواهید با عواطف و احساسات و ابداع و تصرفات و اینها این کار را بکنید، ارتباط را بر می دارد. به هم می خورد و وضع درستی پیدا نمی کند.

علی ای حال در موضوعات می شود قبولش کرد، اما در احکام نمی شود. مشکل شبهه دارد، فکر نمی کنم.

علی ای حال به ذهن من می آید که اینها یک بررسی تازه ای بشود. این راهی را هم که ما امروز رفتیم، مثلاً تجزیه علم اجمالی با تجزیه علم تفصیلی، کلمه تجزیه در هر دو به کار برده شده، تجزیه در هر دو به کار برده شده، اینها تحلیل بشود. آن قسمت هایی که ارتکازات ماست، آن قسمت هایی که احتیاج به نظرسنجی عقلایی دارد، آن قسمت هایی که ما با وجدان خودمان درک می کنیم، یک راهی بیاید که این نحوه یک مقداری جنبه های به قول این آقای بزرگوار لی پیدا نکند. چون اگر معارف دینی جنبه لی پیدا کرد و گفت من این جور می فهمم، از آن علمی بودن خارج می شود.

ضابطه اصلی علم قابلیت انتقال است. اصلاً ضابطه، چند تا ضابطه دارد، یکی انتقال. اگر گفتند مثلاً آهن در حرارت منبسط می شود، می گوید من این کار را، شما برو، شما می کنید می بینید بله منبسط می شود، آن آقا هم می کند، آب در صد درجه به جوش آمد شما انجام می دهید می بینید بله، آن آقا هم انجام می دهد می بیند بله.

طبیعت علم قابلیت انتقال دارد. اگر ما این بحث را مطرح کردیم که لی، این دیگر قابلیت انتقال ندارد.

س: این به هر حال از قاعده آن گذشته دیگر، حالا چه لی بگوید چه نگوید، به هر حال نظر اوست.

ج: نمی توانیم با این شریعت را تفسیر بکنیم. این همان السنه ۴۷:۳۶ می شود. این نمی شود استدلال، علم از جنبه... آن وقت مطالبی که ما در حوزه ها می خوانیم مثل علم ایقوف می شود مثلاً. مثل کشف و شهود و فرض کنید می گویند، باباطاهر عریان رفت توی یخ حوزش و در آن شبهای سرد همدان، رفت در آب، تا صبح در آن آب یخ ماند و صبح تمام ابواب معرفت باز شد. این باید این جوری بشود دیگر. ابواب معرفت و کشف و شهود باز شد.

س: بسته می شود ابواب

ج: اصلاً آنجا آدم نمی رود، حالا بسته شدن جای خودش. ممکن است یک کس دیگری بخواهد این کار را بکند توی آب سرد نمی رود تا نیم ساعت دیگر اصلاً. دقت می فرمایید؟ یک راهی را ما حس می کنیم این نیاز، حالا اینها خیال می کنند مثلاً به فلسفه اصول، به فلسفه حل نمی شود، به اسم گذاری حل نمی شود. این را باید ریشه های بحث، یک راهی فکر بشود. چون به هر حال که این مشکل ما حل بشود. مشکل ما این است که نیایند بگویند شما مجموعه معارف دینی تان، می دانید شما در خارج مراکز هست که اصلاً تقسیم علوم دارند که ما مثلاً کلاً مثلاً سه هزار و پانصد تا علم داریم. خب مشکل دارد که ممکن است علوم دینی را جزو علوم حساب نکنند. دقت می کنید؟ چرا؟ چون می گویند شما ضابطه علم ندارید. شما یک چیزی می گوئید، این آقای یک چیزی می گوید، نه این ضابطه دارد نه آن یکی دارد. این یک فکری باید بشود. من به نظرم اینجاش کاریک گیری دارد. آن کار این است. حتی رجال ما، حدیث ما، فقه ما، اصول ما، عقاید ما، کلام ما، تفسیر ما، مجموعه آنچه که ما اسمش را معارف دینی گذاشتیم، این معارف و علوم باید یک ضابطه پیدا بکنند. همان مثال را برای شما می زنیم، آقای نائینی می گوید لاینبغی الاشکال، و علم اجمالی دوم منحل می شود. من به نظرم منحل نمی شود. حالا نمی دانم ایشان می گوید لاینبغی الاشکال. هر دو علم به حال خودشان محفوظ هستند، هیچ مشکلی ندارند با هم.

دقت می کنید؟ من به نظرم می آید یک مقداری باید یک فکر اساسی بکنیم که این مسائل، ضوابط علمی پیدا بکنند. یعنی وقتی مطرح می شود افراد قبول بکنند، قابل طرح باشد.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين